

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

کلام در ذکر ادله‌ای بود که اقامه شده بر اجراء براءت و جریان براءت در اقل و اکثر ارتباطی آنگاه که شک در جزء خارجی باشد. دو بیان از **شیخ انصاری** نقل شد و معلوم شد وافی به مقصود نیست. یک بیان از **محقق خونی** نقل شد که آن بیان هم وافی به مقصود نبود.

دلیل چهارمی را **محقق عراقی** در **نهایة الافکار** ج ۳ ص ۳۷۹ بیان می‌کند، که این استدلال ایشان متوقف است بر ذکر سه مقدمه که از کلمات خود ایشان استفاده می‌شود.

مقدمه اول: بارها گفته شده علت سه جزء دارد، مقتضی، شرط و عدم المانع، هر سه جزء که پیدا شد معلول پیدا می‌شود، در کیفیت تأثیر اجزاء علت نسبت به وجود معلول چگونه تأثیر می‌گذارند؟

محقق عراقی توضیحی دارند، خلاصه‌اش این است که ایشان می‌فرمایند اگر معلولی وجود نگرفته باشد، به روشنی ممکن است عدم معلول منتسب بشود به به یکی از این سه جهت، گاهی گفته می‌شود مقتضی نیست پس معلول نیست، شرط وجود ندارد پس معلول نیست یا گفته بشود مانع هست، جلوی معلول را سد کرده است. نکته‌ای که **محقق عراقی** دارند می‌فرمایند باید توجه داشت هر جزئی از اجزاء معلول وقتی وجود می‌گیرد آن اثر خودش را دارد، ولی اگر معلول وجود ندارد به خاطر فقدان آن رکن دیگر است، مثلاً مقتضی که وجود گرفت آن اثر خودش را دارد آن مقتضی بدون اثر نیست نهایت چرا معلول وجود نگرفته است؟ چون شرط نیامده است بنابراین اجزاء علت هر کدام که وجود بگیرند، اثر خودشان را دارند، اگر معلول وجود ندارد به خاطر این است که بعضی از اجزاء علت وجود نگرفته است.

مقدمه دوم: ماهیات اعتباری که شارع مقدس آنها را اعتبار کرده است مثل حج و نماز مثلاً، اجزاء این ماهیت علت هستند برای وجود معلول که آن غرض مولا باشد، مثلاً غرض مولا «**انتهاء عن الفحشاء**» است، «**معراج المؤمن**» است، این غرض معلول است برای یک علتی، که آن علت اجزاء نماز است، وقتی این اجزاء با هم شد اینها علت می‌شوند برای یک معلولی که آن غرض مولا باشد لذا اجزاء این ماهیت اعتباری هر کدام جزء العلّه هستند برای تحقق غرض، آنگاه که همه اجزاء وجود گرفت آن وقت غرض مولا وجود می‌گیرد. همینجا اگر بعضی از اجزاء وجود گرفت، این اجزاء اثر خودشان را دارند، اینها نقص ندارند، پس چرا اثر و معلول نیست؟ چون سایر اجزاء ملحق نشده است، وقتی همه اجزاء تمام شد آن اثر واحد محقق می‌شود.

قیاس می‌کنند به ماهیتهای تکوینی یک معجون را ببینید، یک معجون داروئی که از پنج یا شش دارو ترکیب می‌شود و یک اثر واحد دارد وقتی دو جزء یا سه جزئش در خارج محقق شد هر کدام از این اجزاء اثر خودش را دارد بدون اثر نیستند ولی چرا آن غرض اصلی محقق نمی‌شود؟ به خاطر اینکه همه اجزاء در کنار هم نیامده و بعضی از اجزاء معدوم هستند.

مقدمه سوم: **محقق عراقی** می‌فرمایند ما در واجبات سه رکن داریم، وجوب، واجب و حد واجب، در مثال ما در نماز لابدیت از طرف مولا می‌شود وجوب، متعلقش که نماز باشد می‌شود واجب، این واجب یک حدی دارد، مثل حد او نه جزء است یا حدش ده جزء است، **محقق عراقی** می‌فرمایند ما حد واجب را از کیفیت تعلق وجوب به متعلقش انتزاع می‌کنیم، نگاه می‌کنیم اگر مولا وجوب را روی نه جزء برده بود می‌فهمیم حدی که واجب است نه جزئش است اگر روی ده جزء برده بود ما انتزاع می‌کنیم حدش ده جزء است. بنابراین حد یک واجب امر انتزاعی است که مکلف او را از تعلق وجوب به متعلق انتزاع می‌کند، ببیند وجوب نماز روی نه جزء رفته می‌گوید حدش اینجاست و روی ده جزء رفته می‌گوید حدش اینجاست. بعد از این مقدمات

محقق عراقی می‌فرمایند در اقل و اکثر ارتباطی یک وجوب داریم یک واجب داریم و یک حد واجب، من علم تفصیلی دارم به وجوب، مولا فرموده است «**قم الصلوة**» علم تفصیلی دارم به متعلقش که واجب باشد، نماز، و یک شک دارم در حد این واجب، آیا حد این واجب نه جزء است یا ده جزء است؟ عقل حکم می‌کند و می‌گوید اطاعت واجب است تا آنجا که علم تفصیلی داری، علم دارم به وجوب و علم دارم به واجب و علم دارم به انبساط وجوب تا جزء نهم، تا آنجا که علم تفصیلی داری عقل می‌گوید

الزام آور است شما انجام بده نسبت به حد مشکوک که در مثال ما جزء دهم است، عقل می گوید شک داری، فرض این است که نسبت به آن جزء بیانی از طرف شارع نیامده، قبح عقاب بلا بیان جاری است.^۲

دو نکته در کلام **محقق عراقی** باید مورد توجه قرار بگیرد تا تفاوتش با سایر ادله روشن شود.

نکته اول: محقق عراقی نه از واجب نفسی، نه از واجب غیری، نه از واجب استقلالی، نه از واجب ضمنی، نه از اطلاق و نه از تقیید صحبتی نکردند، همه این عناوین را کنار زدند بلکه نگاه ایشان این است که وجوب و واجب و حد واجب داریم نسبت به حد واجب تا هر جا علم تفصیلی داریم امثال واجب است و هر جا شک داریم برائت جاری کنیم.

نکته دوم: این است که ایشان تعبیر کردند وجوب، واجب و حد واجب، این تعبیر جدیدی است، حد واجب و محدوده واجب تا کجاست که وجوب به آن تعلق گرفته است؟ تا نه جزء آن علم تفصیلی داریم که محدوده واجب است، نسبت به جزء دهم شک داریم در اینکه محدوده واجب است یا نه، اصل برائت جاری می کنیم.

محقق عراقی خواسته اند با این کیفیت بیان نه اشکالات که به دو بیان **شیخ انصاری** وارد بود به بیانشان وارد شود و نه اطلاق و تقییدی که دیگران می گویند، می فرمایند اطلاق و تقیید نیست اینجا، حد واجب تا نه جزء مسلم و نسبت به جزء دهم شک داریم اصل برائت جاری است.

این بیان **محقق عراقی** مناقشاتی دارد ولی قبل از اینکه مناقشات کلام **محقق عراقی** را وارد شویم که برخی از این مناقشات در کلام **محقق اصفهانی** هم هست، ابتدا آن دلیلی که خود ما می خواهیم اقامه کنیم بر اینکه در اقل و اکثر ارتباطی اگر شک در جزء خارجی باشد چگونه اصل برائت جاری کنیم؟ ابتدا آن بیان و نگاه خودمان را توضیح می دهیم که قسمتی از کلام **محقق عراقی** گرفته شده و قسمتی از کلام **محقق اصفهانی** گرفته شده است بعد هم اشکالات نظریه **محقق عراقی** و **محقق اصفهانی** روشن می شود. لذا چند مقدمه را مختصر اشاره می کنیم و بعد دلیل خودمان را اقامه می کنیم و بعد جمع بندی می شود.

مقدمه اول: مرکب ذو اجزاء بر دو قسم است گاهی یک مرکب تکوینی خارجی است که این مرکب تکوینی در ترکیب اجزایش اثر واحد است که آن اثر غیر از اثر اجزاء است و یک نتیجه ای دارد مثل دواهای ترکیبی، چند گیاه با هم ترکیب می شود و یک عصاره از آنها گرفته می شود و آن عصاره اثری دارد غیر از آثار تک تک اجزاء. این در مرکبات خارجی است.

در مرکبات اعتباری غیر از اجزاء ما یک عنوان دیگری که آن عنوان مثل آن عصاره اثر بر آن عنوان مترتب باشد، نداریم، هر چه هست همین اجزاء است، تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و تشهد، با قصد قربت وقتی اینها کنار هم قرار می گیرند، اثر بر همین اجزاء بار است. سایر مقدمات خواهد آمد.

^۲ - نهاية الأفكار جلد : ۳ صفحه : ۳۷۹: » (نقول) من الواضح انه لايد من تجريد متعلق الوجوب في عالم عروضه عن الارتباط الناشئ من قبل وحدة الوجوب أيضا لاستحالة اعتبار مثل هذا الارتباط والتركيب الناشئ من قبل وحدة الوجوب في معروضه (كيف) وان اعتبار التركيب والكلية والجزئية للواجب بما هو واجب انما هو في رتبة متأخرة عن تعلق الوجوب ، وهذه الرتبة لا تكون صقع عروض الوجوب عليها وانما صقع عروضه هي المرتبة السابقة ، وفي هذه المرتبة لا يكون اعتبار الكلية والتركيب للواجب كي يتعلق الوجوب بالمركب (وحينئذ) فلا يتصور لمتعلق الوجوب تركيب وارتباط في في مرحلة عروضه ، كي يبقى مجال توهم مقدمة اجزاء الواجب ، وينتهي الامر إلى البحث عن وجوبها الغيري ، كما هو ظاهر ، وحينئذ فإذا كان انتزاع تركيب الواجب بما هو واجب أو كليته محضاً بكونه من جهة تعلق وجوب واحد بأمور متكررة ، فلا يتصور في معروض هذا الوجوب تركيب وكلية للواجب كي يصير مركز البحث في مقدمة اجزائه ووجوبها غيريا (نعم) لو كانت الوجودات المتكررة في نفسها تحت هيئة واحدة خارجية كاجزاء السريير مثلا وتعلق وجوب واحد بكل واحد من النوات مع الهيئة المخصوصة العارضة عليها ، لا بأس بدعوى مقدمة بعض الواجبات الضمنية لواجب ضمنى آخر وهي الهيئة المخصوصة (ولكن ذلك) مع كونه غير مرتبط بمقام تركيب الواجب بما هو واجب ، لا يكاد يصلح هذا المقدار مع وحدة الوجوب المتعلق بالجميع لترشح الوجوب الغيري إليها (فإنه) مع وجوب كل واحد من ذوات الاجزاء في الرتبة السابقة بعين وجوب الجزء الآخر يستحيل ترشح الوجوب الغيري إليها ثانيا عما هو متحد مع وجوبها ، ولا مجال في مثله للتأكد أيضا ، لان ذلك انما هو فيما كان الوجوبان في عرض واحد (نعم) انما يتجه ذلك فيما لو كان كل واحد من الذوات المزبورة مع الهيئة المعارضة عليها واجبا مستقلا في قبال الآخر ، فإنه مع تعدد الوجوب لا بأس بمقدمة بعض الواجبات المستقلة لواجب آخر مستقل وترشح الوجوب الغيري من ذي المقدمة إلى مقدمته ، حيث إن نتيجة ذلك بعد عرضية الوجوبين انما هو تأكد وجوبه ، ولكن أين ذلك والمقام الذي لا يكون كذلك ، فتدبر. ».